

• دریافت ۹۶/۰۷/۲۵

• تأیید ۹۷/۰۳/۲۵

## چند نکته تازه درباره عبداللطیف طسوجی

مجید منصوری\*

### چکیده

با این که از مرگ عبداللطیف طسوجی (حدود ۱۳۰۰ق)، مترجم پرآوازه و چیره‌دست هزار و یک شب، مدت زیادی نگذشته، درباره وقایع زندگی و سایر نوشته‌های احتمالی وی اطلاعات اندکی در دست است. در این جستار ضمن بررسی برخی گزارش‌ها درباره عبداللطیف طسوجی و مطالبی که در تاریخ مسعودی در باب وی آمده، نخست صحت انتساب کتاب برهان جامع به وی بررسی شده و در ادامه، ترجمه کشف الغمه که یکی از دیگر آثار ناشناخته طسوجی است و در جایی معرفی نشده، نمایانده شده است. افزون بر این‌ها نامه‌ای که عبداللطیف طسوجی از نجف برای ناصرالدین شاه قاجار نوشته و یک سند معتبر درباره زندگانی اوست، ارائه و در پایان - بر اساس منابع تازه‌ای که در این تحقیق به آنها اشاره شده - درباره تاریخ وفات طسوجی احتمال‌هایی مطرح شده است.

### کلید واژه‌ها:

عبداللطیف طسوجی، ترجمه کشف الغمه، ترجمه کلیله و دمنه، ظل السلطان.

### مقدمه

در مقدمه‌های چاپ‌های گونه‌گون کتاب هزار و یک شب، بخش و بهره اندکی به مترجم این کتاب، یعنی عبداللطیف طسوجی اختصاص یافته است؛ به گونه‌ای که مثلاً در مقدمه هزار و یک شب چاپ علی‌اصغر حکمت، افزون بر سخنان طسوجی در مقدمه این کتاب که درباره علت ترجمه کتاب است، مطلب دیگری درباره زندگی او وجود ندارد. (نک: طسوجی، ۱۳۱۵: لد) در عین حال، در سایر منابع و کتاب‌هایی که در آن‌ها ذکری از طسوجی آمده، به گزارشی کوتاه و ناروا از زندگی وی بسنده شده که همین زندگی‌نامه‌های کوتاه نیز همه تکراری و رونوشت از یک یا چند منبع قدیم‌تر است. (نک: دانشنامه زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۵: عبداللطیف طسوجی) علت این رونویسی و اجمال در گزارش وقایع زندگی عبداللطیف طسوجی، فقدان سند و یا منابع معتبر درباره کم و کیف زندگی اوست. «در باب عبداللطیف طسوجی تبریزی مترجم الف لیله و لیله از زبان عربی به فارسی متأسفانه اطلاع کتبی زیاد در دست نیست و با آن که شاید هنوز صد سال از تاریخ وفات وی نمی‌گذرد، زندگانی وی تا حد زیادی بر ما مجهول مانده است» (محبوب، ۱۳۸۶: ۳۹۳).

از دلایل دیگری که باعث شده اسناد جدید درباره طسوجی یافت نشود، رجوع محققان و نویسندگان به منابع دست دوم است. غالباً کسانی که کتاب یا مقاله‌ای مرتبط با هزار و یک شب نوشته‌اند، در مقدمه بحث خود با مراجعه به دانشنامه‌ها و برخی آثار تحقیقی دیگر، درباره عبداللطیف طسوجی سخنان دیگران را تکرار کرده‌اند که گاه، سبب شده خطاها و لغزش‌های محققان قبلی را نیز در تحقیق خود مکرر کنند. در این مقاله کوشش شده بر پایه یافتن منابع جدید در باب زندگی و آثار طسوجی، اطلاعاتی سودمند و دست اول در اختیار محققان و علاقه‌مندان ادب پارسی گذاشته شود.

### پیشینه پژوهش

علامه محمد قزوینی و محمدجعفر محبوب از جمله محققانی هستند که تلاش کرده‌اند شرح حال زندگی عبداللطیف طسوجی را از نوادگان و اولاد و احفاد وی جویا شوند. قزوینی طی نامه‌ای از میرزایحیی دولت‌آبادی، همسر نوه پسر طسوجی، می‌خواهد که هرچه درباره زندگی طسوجی می‌داند برای او بنویسد. دولت‌آبادی در جواب نامه قزوینی می‌نویسد: «من خود آن مرحوم را در سن ۱۴ سالگی خویش، در حدود سنه یک‌هزار و دویست و نود و چهار در کربلا

دیده‌ام که به زیارت آمده بود و روزی به دیدن پدرم آمد. قامت کوتاه داشت. اندکی تنومند بود. عمرش آن وقت شاید از شصت متجاوز بود. چه خوب به خاطر دارم که مدت خضابش طول کشیده و سفیدی مو در اطراف بشره نمایان بود و عمامه ترمه بر سر داشت و عبا و قبای معمولی اهل علم آن زمان در بر. پسر کوچکش میرزامهدی که بعد میرزامهدی خان، لله‌باشی شد، به مناسبت لله‌گی اولاد مسعود میرزای ظل‌السلطان همراه آن مرحوم و معمم بود به عمامه سفید. ملاعبداللطیف در تبریز در زمان ولیعهدی ناصرالدین میرزای قاجار، ملاباشی ولیعهد و یا یکی از شاهدگان بود. خودش شخص درویش مسلک فاضل و عیالش از زن‌های تحصیل کرده با فضل آن عهد بود و در کارهای ترجمه و تألیف، شوهر خود را کمک می‌کرد» (قزوینی، ۱۳۲۸: ۶۹-۷۰؛ مشار، ۱۳۴۱: ۳/۹۳۳-۹۳۴). افزون بر این‌ها نکته مهم دیگری در گزارش کوتاه دولت‌آبادی وجود ندارد.

محمدجعفر محجوب ضمن این که اشاره‌ای به تحقیق مذکور علامه قزوینی نکرده، کوشیده زوایای تاریک زندگی طسوجی را به یاری سخنان شفاهی نوه پسر عبداللطیف طسوجی، یعنی فرزند مظفرالملک، روشن کند. «خوشبختانه دوست عزیز فاضل آقای علی اصغر سروش که سالهاست افتخار درک محضر پربرکت وی نصیب افتاده است، خضروار دلیل راه شد و مرا به نزد مردی که فرزند مستقیم مظفرالملک و نواده عبداللطیف طسوجی است، راهنمایی کرد و مطالبی که در ذیل می‌آید، تقریرات همین مرد وارسته است که گرچه عطش اهل تحقیق را فرو نمی‌نشانند، باز بسیار مطالب تازه در آن می‌توان یافت» (محجوب: ۱۳۸۶: ۳۹۴). تقریرات نواده طسوجی نیز نکته چندان جدیدی به مطالب قبلی نمی‌افزاید و خلاصه آن چنین است که طسوجی اهل طسوج و ساکن تبریز بود و چون پدرش نیز از مجتهدان آن شهر بود از همان اوان جوانی ادبیات عربی و فارسی را فراگرفت و به درجه اجتهاد رسید. بعد از آن محمدشاه که اداره امور منطقه آذربایجان را به فرزند نوجوانش ناصرالدین شاه سپرده بود، به دنبال معلمی عالم برای وی می‌گشت و سرانجام طسوجی را برای تربیت فرزندش برگزید و به او لقب ملاباشی داد. بعد از مرگ محمدشاه در سال ۱۲۶۴ق و زمانی که ناصرالدین شاه از تبریز برای تصاحب تاج و تخت پادشاهی ایران حرکت کرد، طسوجی از شاه درخواست که پسرش مظفرالملک در رکاب شاه بماند و شاه تقاضای او را اجابت کرد و پس از آن، طسوجی به عتبات و نجف رفت و در نجف درگذشت. (همان: ۲۶۹-۲۹۷) البته بر اساس شواهد جدید که در این مقاله به آنها اشاره خواهد شد، مشخص است که در این گفتار خطاهایی وجود دارد. ادامه سخنان نواده طسوجی درباره

اولاد و فرزندان او، خصوصاً مظفرالملک است که در کتاب‌های مختلف درباره او اطلاعات دست اول بسیار وجود دارد. (نک: والی‌زاده منجزی، ۱۳۸۰: ۲۵۵؛ دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۲۲؛ یغمایی، ۱۳۴۷: ۹۴-۹۵)

در منابع مکتوب نزدیک به روزگار طسوجی افزون بر اطلاعات اندکی که وی در مقدمه هزار و یک شب از خود به دست داده، در سایر کتاب‌ها نیز اگر نامی از وی برده شده، اختصار و اجمال ویژگی اصلی آن است. یکی از قدیمی‌ترین گزارش‌های زندگی طسوجی در کتاب *المآثر و الآثار* نوشته محمدحسن اعتمادالسلطنه ملقب به صنیع‌الدوله ثبت شده است. اعتمادالسلطنه درباره طسوجی چنین گزارش داده است:

«میرزا عبداللطیف طسوجی ادیبی اریب بود و به حکم بندگان اعلیحضرت شهریاری دام سلطانه کتاب *الف لیلہ و لیلہ* را از عربی به فارسی نقل نمود و اثری لایق گذاشت. جناب میرزا محمد محسن‌خان مظفرالملک خلف الصدق آن عالم فاضل دام اقباله نیز بر سیره پدر است و در ادبیات و انواع صناعات استادی نامور» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۲: ۱/ ۲۷۲).

محمدعلی مدرس تبریزی در *ریحانه‌الادب* بر اساس همین کتاب *المآثر و الآثار* نوشته است: «طسوجی - میرزا عبداللطیف، پدر میرزا محمدحسن‌خان مظفرالملک از افاضل اواخر قرن سیزدهم هجرت و یا خود اوایل قرن حاضر چهاردهم را نیز درک کرده، چنان‌چه از کتاب *مآثر و آثار صنیع‌الدوله* استظهار شده که گوید وفات او پیش از سال هزار و سیصد و ششم هجرت بوده است و از آثار قلمی *الف لیلہ و لیلہ* است که از عربی به پارسی بسیار فصیح ترجمه‌اش نموده است و مشخص دیگری به دست نیامد» (مدرس تبریزی، ۱۳۳۹: ۳/ ۱۳). همان‌گونه که پیش از این عین سخنان اعتمادالسلطنه، چاپ ایرج افشار آورده شد، چون سال تدوین این کتاب ۱۳۰۶ق است و از افعال ماضی برای طسوجی استفاده شده مدرس تبریزی و سایر محققان، سال درگذشت طسوجی را به قبل از این تاریخ منحصر کرده‌اند (نک: قزوینی، ۱۳۲۸: ۷۱) که در جای خود در این باره بحث شده است. مدرس تبریزی نام فرزند طسوجی را به اشتباه، محمدحسن‌خان آورده که با توجه به کتاب *المآثر و الآثار* و همچنین سایر منابع مشخص است که نام وی میرزا محسن‌خان مظفرالملک است. دو پسر میرزا عبداللطیف نیز به ترتیب محسن و مهدی نام داشتند. فرزند نخستین وی محسن... در جوانی با پدر به حج رفت و به حاج میرزا محسن‌خان شهرت یافت و از شاه لقب مظفرالملک گرفت و بعد از مدتی شاه او را لقب ندیم‌باشی لقب داد و کار او تا جایی بالا گرفت که گاه نزد شاه از فرزندانش شفاعت می‌کرد و یک بار ظل‌السلطان را که در

مازندران تجاوز و تعدی فراوان کرده و مورد خشم شاه قرار گرفته و زندانی شده بود، به لطایف‌الحیل از زندان رهایی بخشید و به ولایت فارس فرستاد. (محبوب، ۱۳۸۶: ۳۹۸).

### عبداللطیف طسوجی در خاطرات مسعودی

یکی از کتاب‌های مهم که در آن چند بار نامی از عبداللطیف طسوجی و فرزندانش آمده، کتاب تاریخ مسعودی یا خاطرات ظل‌السلطان است. مسعود میرزا ظل‌السلطان که پسر بزرگ ناصرالدین‌شاه است در کتاب خاطرات خود درباره بدعهدی و خیانتی که از میرزا محسن‌خان، فرزند طسوجی دیده نوشته است:

«حاجی محسن‌خان پسر عبداللطیف طسوجی... این بدبخت نمک به حرام که همشیره‌اش جزو کلفت‌های اندرون من بود. برادرش لاله اولادهای من بود. پسر بزرگش ناظر من بود پسر دویمش پیشخدمت من بود. پسر دیگرش ناظر پسر جلال‌الدوله بود و به سی سال تمام مکتت و عزت و حکومت و حکمرانی طلبه مدرسه شپش‌کش و پسر ملا عبداللطیف در میان بیست کرور مخلوق قد نامردی علم کرده مدعی آقا و ولینعمت خودش شد...» (ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۲/۶۷۸).

این سخنان ظل‌السلطان حاوی اطلاعات سودمندی از زندگی طسوجی و اولاد و احفاد اوست. بر این اساس می‌توان فهمید که پسر طسوجی یعنی حاج میرزا محسن‌خان در آغاز ندیم ظل‌السلطان بوده که بعدها کار او بالا می‌گیرد. (نک: بامداد، ۱۳۷۸: ۳/۲۱۳). دختر طسوجی که همشیره محسن‌خان بوده و نصرت‌خانم نام داشته یکی از زنان حرمسرای ظل‌السلطان بوده است. (نک: قزوینی، ۱۳۲۸: ۷۰). پسر دیگر طسوجی لالا و پرستار کودکان ظل‌السلطان بوده است.

در جای دیگری از خاطرات مسعودی دوباره اشاره‌ای مهم به زندگی طسوجی شده است: «دو سال تمام بعد از آنکه مرحوم ملا عبداللطیف، ملاباشی من به کربلا رفت و به رحمت ایزدی پیوست من از حضرت وقار بدون تعطیل وقت تحصیل کمالات ظاهری و باطنی از قبیل عربی و فارسی و عروض و غیره و غیره کردم... ناصرالدین‌شاه، پدر تاجدارم، بعد از امتحاناتی که از این بنده فرمودند با کمال دقت و فهمیدند که وقار چقدر زحمت کشیده... به وقار فرمودند: جناب وقار تو پدر روحانی ظل‌السلطانی!» (ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۱/۲۹۶).

بنابراین مشخص می‌شود که طسوجی ملاباشی<sup>۱</sup> ظل‌السلطان بوده، همچنان که سابقاً معلم

پدر ظل السلطان یعنی ناصرالدین شاه بوده است.<sup>۲</sup> ضمناً از این سخنان معلوم می‌شود که ملاعبداللطیف در کربلا در گذشته است و از اینجا نادرستی سخن نواده طسوجی نیز آشکار می‌شود چه همان‌گونه که پیش از گفته شد، وی اعتقاد داشته که طسوجی بعد از حرکت ناصرالدین شاه از تبریز به تهران در سال ۱۲۶۴ق به عتبات و سپس به نجف می‌رود و در همان جا زندگی را بدرود می‌گوید. در حالی که بر پایه کتاب خاطرات مسعودی و اسناد جدید که بعد از این آورده شده، مشخص می‌شود که ملاعبداللطیف در حدود ۱۲۸۶ق که ظل السلطان به فارس فرستاده می‌شود به مدت ده سال سمت مالباشی وی را بر عهده می‌گیرد و بعد از آن، یعنی حدود سال ۱۲۹۵ق به عتبات می‌رود و در همان جا می‌میرد.

همچنین ظل السلطان در خاطرات خود به فراگرفتن تاریخ و صّاف در نزد طسوجی اشاره کرده است: «و من تاریخ و صّاف را دو مرتبه: یکبار پیش مرحوم ملاعبداللطیف، مالباشی خودم، شش ماه و یک مرتبه دیگر در پیش... کاملاً درس خواندم، حقیقتاً کتاب مشکلی است. با وجودی که چهارده ماه در پیش دو فاضل تدریس کردم خودم اعتراف می‌کنم که چیزی نفهمیدم» (ظل السلطان، ۱۳۶۸: ۱/ ۱۵۹).

### چند نکته درباره آثار عبداللطیف طسوجی

محمدجعفر محبوب درباره آثار طسوجی آورده است: «متأسفانه تنها اثری که از او بر جا مانده همین کتاب است» (محبوب، ۱۳۸۶: ۳۹۱). غلامرضا مظفر، نواده طسوجی که ذکر وی گذشت، معتقد است طسوجی را غیر از ترجمه مشهورش، آثاری بوده که همه از میان رفته است. «حاج مالباشی را جز ترجمه الف لیله و لیله که حکایت از کمال براعت و استادی وی در دو زبان عربی و پارسی می‌کند، آثاری بوده است که متأسفانه از آنها اثری بر جای نیست و حتی نامشان از خاطرها فراموش شده است» (همان: ۳۹۶). در بیشتر تحقیقات امروزی نیز بر پایه همین سخنان، برای یافتن سایر آثار طسوجی کوششی نشده است و اغلب گزارش‌ها درباره آثار طسوجی تکرار حرف‌های محققان قبلی است.<sup>۳</sup> در این بخش نخست درباره صحت انتساب برهان جامع به طسوجی بحث شده است و در ادامه در باب ترجمه کللیه و دمنه و نیز ترجمه کشف‌الغمه که از آثار فراموش شده طسوجی است بحث شده است و در پایان نیز نامه‌ای از وی آورده شده که می‌تواند برخی زوایای تاریک زندگی طسوجی را روشن کند.

### برهان جامع

از جمله محققانی که نگارش کتاب *برهان جامع*<sup>۴</sup> را به میرزا عبداللطیف نسبت داده، ملک الشعراى بهار است. بهار در کتاب *سبک‌شناسی* در دو بخش متعدد، یکی از آثار عبداللطیف طسوجی را *برهان جامع* دانسته است. اولین بار در بخش *منشیان عهد فتحعلی‌شاه و محمدشاه* نوشته است: «میرزا عبداللطیف مؤلف *برهان جامع* در لغت و مترجم *کلیله و دمنه* به فارسی است» (بهار، ۱۳۸۱: ۳/۳۲۵). بار دیگر در این باره چنین نوشته است: «عبداللطیف طسوجی تیریزی از فضایل عهد فتحعلی‌شاه و محمدشاه و اوایل عهد ناصریت، این شخص مردی فاضل بوده است و کتاب *لغت برهان* را که دارای اغلاط فراوان بود، در سلطنت محمدشاه اصلاح کرد و لغات بی‌اساس آن را خاصه لغات (زند و پازند) را از آن برآورده و برای سایر لغات نیز شواهدی از اساتید به دست آورده، آن را در اوایل امر چاپ، در مطبع سنگی طبع نمود و نام او را *برهان جامع نهاد*» (همان: ۳۵۸). از نوشته‌های دیگر بهار بخوبی روشن می‌شود که وی اطلاعات کاملی از *برهان جامع* و نویسنده آن نداشته است. او در مقاله‌ای که در *فصلنامه تعلیم و تربیت* نوشته، یادى از *برهان جامع* کرده بدون آنکه به نام مدون این کتاب اشاره کند. وی حتی با سخنانی تردیدآمیز، این کتاب را تألیف جمعی از نویسندگان پنداشته است! «در زمان فتحعلی‌شاه که قدری تتبع در زبان فارسی از زمان پیشین بیشتر شد، جمعی از ادبا و لغویان دانستند که *برهان قاطع* دارای اغلاط و اشتباهات زیادی است. بنابراین یک یا چند تن از دانشوران کتاب مذکور را تصحیح کردند. به این معنی که لغت‌های مغلوط و بی‌بنیاد را که مؤلف از هندوستان به دست آورده بود، از آن کتاب بیرون کشیده و لغات باقی مانده را با شواهد شعری از فرهنگ جهانگیری که در حاشیه کتاب قرار داده شده است، در اوایل عهد محمدشاه به چاپ رسانیدند و نام آن را *برهان جامع نهادند*» (بهار، ۱۳۱۷: ۷).

همین سخنان بهار باعث شده در بسیاری از تحقیقات امروزی و پایگاه‌های اینترنتی، کتاب *برهان جامع*، یکی از آثار عبداللطیف طسوجی پنداشته شود و حتی سبب شده برخی بر پایه اعتماد به این سخنان بهار، طسوجی را در علم لغت فارسی و فرهنگ‌نویسی نیز استاد بدانند. «از دیگر کارهای تسوجی این بود که او در زمان سلطنت محمدشاه، *برهان قاطع* را از لغات بی‌اساس پاک کرد و سپس آن را در مطبع سنگی به چاپ رساند و بر آن نام *برهان جامع نهاد*، از این جهت، تسوجی مترجمی خرده‌پای نبود که بی‌درایت به ترجمه *الف لیله و لیله* مشغول شود. او با علم کلام آشنایی داشت و توانست زبان افسانه‌ای جذابی خلق کند» (ثمینی، ۱۳۷۹: ۱۶۰).



حسینی و صرفی، ۱۳۸۹: ۲). اما نویسنده کتاب *برهان جامع عبداللطیف طسوجی* نبوده است. نویسنده این کتاب میرزا محمد کریم بن مهدیقلی سرابی است. وی معلم محمدشاه بوده که در دوران فتحعلی شاه و به دستور بهمن میرزا این کتاب را بر اساس تغییراتی در فرهنگ *برهان قاطع* تدوین کرده است. «ملاباشی میرزا محمد کریم بن مهدیقلی سرابی تبریزی: از فضلا و ادبای آذربایجان بوده و به تعلیم و تدریس محمد میرزای ولیعهد (محمدشاه) اشتغال داشته و به نام وی کتابی در لغت پارسی به عنوان *برهان جامع* تألیف کرده که به فرهنگ محمدشاهی معروف و در ۱۲۶۰ در تبریز چاپ شده است» (تربیت، ۱۳۷۸: ۵۱۳). همچنین (نک: *برهان*، ۱۳۷۶: ۱/ صد و ده).<sup>۵</sup> «*برهان جامع*: این فرهنگ در عهد فتحعلی شاه قاجار به امر بهمن میرزا فرزند عباس میرزای ولیعهد توسط محمد کریم بن مهدیقلی گرمرودی شقافی، معلم سرخانه محمدشاه قاجار تألیف شده است» (دبیرسیاقی، ۱۳۷۵: ۱۸۱).

خانابا مشار نخستین و تنها کسی است که به یکسان بودن *برهان جامع* تألیف عبداللطیف طسوجی، بنا بر سخنان بهار در *سبک‌شناسی و برهان جامع‌اللسان* نوشته مهدیقلی سرابی اشاره کرده است. «حاج ملاباشی میرزا محمد کریم بن مهدیقلی سرابی تبریزی: از فضلا و ادباء معروف آذربایجان و معلم محمدشاه قاجار بود. *برهان جامع‌اللسان*: تاریخ فراغت از تألیف: ۱۲۵۱ ق صاحب *سبک‌شناسی بهار* این کتاب را به ملا عبداللطیف طسوجی نسبت داده است» (مشار، ۱۳۵۰: ۱/ ۷۵۳).

ممکن است پنداشته شود *برهان جامع* که بهار در *سبک‌شناسی آن* را به عبداللطیف طسوجی نسبت داده، کتابی جدا از *برهان جامع‌اللسان* نوشته محمد کریم سرابی است، اما ویژگی‌هایی که او برای *برهان جامع* نوشته طسوجی آورده، عیناً منطبق است با *برهان جامع‌اللسان*. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، بهار، مشخصات *برهان جامع* را چنین ذکر کرده است: تألیف در زمان محمدشاه، اصلاح اغلاط، حذف لغات بی‌اساس زرد و پازند و ذکر شواهد جهانگیری؛ که همه این‌ها ویژگی‌های کتاب *برهان جامع‌اللسان* است از میرزا محمد کریم سرابی. او در مقدمه کتاب خویش چنین آورده است:

«*برهان* که جامع‌ترین کتب این فن است، با آن بسط و تطویل این عیب را دارد که خالی از شواهد است، و هر یک از کنایات را لغت علیحده نوشته و مشتمل است بر لغت‌های غیر مستعمل و مانوس از یونانی و سریانی و زرد و پازند و ترکی که اصلاً مستعمل نیست و همه موجب طول لا طائل... مجموعه لغات مستعمله *برهان* را ملخص و مختصر و قدری از شواهد



فرهنگ جهانگیری در حاشیه و کنایات هر لفظ را در ذیل آن درج نموده و حشو و زواید را ترک کرد» (به نقل از برهان، ۱۳۷۶: ۱/ صد و یازده).

بدیهی است که ظاهراً بین عبداللطیف طسوجی و محمدکریم بن مهدیقلی سرابی هیچ سنخیتی وجود ندارد. اگر بخواهیم در پی پاسخی باشیم که دلیل این خطای آشکار ملک الشعراى بهار را دریابیم به پاسخی نخواهیم رسید جز همسان بودن بعضی قسمت‌های نام و نسب و القاب این دو شخص. مهمترین دلیل در لغزش بهار و نسبت دادن این کتاب به طسوجی همسان بودن القاب این دو شخص در آغاز و پایان است. بنابراین باید به نام و نسب کامل این دو شخص توجه داشت:

- حاج ملاباشی میرزا عبداللطیف طسوجی تبریزی

- حاج ملاباشی میرزا محمدکریم بن مهدیقلی تبریزی

همان‌گونه که آشکار است این هر دو شخص از ملاباشیان دربار قاجار بوده‌اند. همچنین ارتباط این دو با دربار قاجار و این که هر دو نفر به دستور بهمن میرزا کتاب‌هایی را نوشته‌اند، دلیل دیگر به خطا افتادن بهار است. ملاعبداللطیف به امر بهمن میرزا ترجمه هزار و یک شب را به فرجام رسانید و میرزا محمدکریم تبریزی نیز به دستور همین شخص ویرایشی جدید را از برهان قاطع به چاپ رسانید. بنابراین انتساب کتاب برهان جامع به عبداللطیف طسوجی منتفی است و این کتاب از شخص دیگری است. افزون بر همه این‌ها باید اشاره کنیم که غالباً ذهن درباره نام‌ها به جانب اشخاص معروف و شناخته شده متمایل است تا اشخاص کمتر شناخته شده.

### ترجمه کلبه و دمنه

بهار در کتاب سبک‌شناسی ترجمه‌ای از کلبه و دمنه را نیز به طسوجی نسبت داده است. «میرزا عبداللطیف... مترجم کلبه و دمنه به فارسی است» (بهار، ۱۳۸۱: ۳/ ۳۲۵). غیر از بهار، آقابزرگ تهرانی در کتاب *اعلام‌الشیعه* نیز در باب عبداللطیف طسوجی، نخستین اثری که از وی نام برده ترجمه کلبه و دمنه است. «المیرزا عبداللطیف طسوجی. (... بعد ۱۳۰۰) ادیب بارع و فاضل کامل من اهل المعرفة، ترجم کتاب (کلبه و دمنه) للسلطان ناصرالدین شاه قاجاری» (تهرانی، ۱۴۳۰ق: ۱۵/ ۱۲۲۱).

اگر این سخنان بهار و آقابزرگ بر اساس کتاب‌های هم نبوده باشد و این دو شخص هر یک جداگانه چنین کتابی از طسوجی دیده باشند، یکی از آثار بر بادرفته طسوجی همین ترجمه

جدید از کلیله و دمنه است که پیش از یافتن دستنویسی از این کتاب نمی‌توان بیش از این درباره کم و کیف آن سخن گفت.

### ترجمه کشف‌الغمه

کشف‌الغمه کتابی است مشهور در شرح حال و ذکر فضایل و معجزات چهارده معصوم (ع) که علی بن عیسی اربلی (وفات ۶۹۲ق) نگاشته است. (نک: اربلی، ۱۴۲۷ق) کشف‌الغمه چندین ترجمه و شرح و تلخیص دارد که ترجمه علی بن حسین زوارئی در قرن دهم هجری از همه مشهورتر است و چندین بار تصحیح و چاپ شده است. (نک: زورائی، ۱۳۸۲)

یکی از آخرین ترجمه‌های کتاب کشف‌الغمه را عبداللطیف طسوجی به فرجام رسانده است که تا به امروز در کتاب‌ها و مقالاتی که در آن‌ها به زندگی‌نامه طسوجی پرداخته شده، به چنین اثری از وی اشاره نشده است. از این ترجمه کشف‌الغمه که حدوداً در تاریخ ۱۲۸۶ق بنا بر فرمایش شاهزاده ظل‌السلطان در شهر شیراز انجام پذیرفته، نسخه‌ای در کتابخانه مجلس موجود است. «ترجمه کشف‌الغمه: عبداللطیف آذربایجانی (زنده ۱۲۹۴ق) مجلس ۲۱/۴۹» (منزوی، ۱۳۸۶: ۳)، نسخه‌ایست به خط نسخ آقابابا پسر ملامحمد مهدی شهمیرزایی مورخ ۱۲۸۸ هجری در ۶۹۶ صفحه ۱۹ سطر. (حائری، ۱۳۵۷: ۲۱/۵۲) این نسخه شامل ترجمه جلد نخست کشف‌الغمه تا پایان مناقب امام علی (ع) است و ترجمه بخش‌های دیگر این کتاب یا از میان رفته و یا این که اصلاً طسوجی فرصت تمام کردن ترجمه دو جلد دیگر کتاب را به دست نیآورده است. طسوجی در آغاز کتاب درباره سبب و تاریخ ترجمه کتاب چنین نوشته است:

«در بدو سال فرخنده‌فال میمنت اشتمال هزار و دویست و هشتاد و شش هجری که شاهنشاه انجم‌سپاه... ناصرالدین و المله... فرمان فرمانی مملکت جم و صاحب‌اختیاری تختگاه ملوک عجم را به شاهزاده... پور مهین، معین المله یمین الدوله مسعودمیرزا المؤید من الملک المنان الملقب به ظل‌السلطان ادام الله اجلاله و ضاعف اقباله مرحمت فرمودند... آن ملک‌زاده به استماع احادیث کتاب کشف‌الغمه و اطلاع بر احوال نیکومال ائمه سلام الله علیهم زایدالوصف مایل بودند و مکرر می‌فرمودند که اخبار این کتاب در رد مخالفین و الزام منافقین برهان قاطع و ساطع تبیان جامع... اولی و انسب آنست که این کتاب بلاغت نصاب به لغت فارسی ترجمه شود تا عارف و عامی از فواید آن بهره‌مند گردند تا اینکه حقیر آثم جانی حاجی ملأعبداللطیف آذربایجانی را که پروده نعمائی والاء و ملاباشی حضرت والا بود به حضور مبارک خواسته با

خلعت فاخر بنواختند و به انجام این خدمت بزرگ ممتاز و سرافراز ساختند حقیر سراپا تقصیر چون رضای جناب احدیت و خوشنودی اهل بیت عصمت و اطاعت حکم حضرت ولی نعمت را در ترجمه کتاب مستطاب یافت به انجام خدمت بشتافت رجاء واثق از خالق ارض و سما اینست که توفیق دهد و تأیید فرماید تا خدمت به انجام رسد و آمر و مباشر و سامع و ناظر از فیوضات جزیه و ثنوبات جمیله بهره‌مند گردند.» (طسوجی، ۱۲۸۸: ۱)

ملا عبداللطیف طسوجی در خاتمه کتاب نیز چنین مرقوم کرده است:

«قدتم فی العشر العاشر من العشر الثانی من الشهر العاشر من السنه السادسه من العشر التاسع من المائه الثالثه من الالف الثانی من الهجرة النبویه علیه آلاف الثناء و التحیه به یمن توجه شهنشاہ زاده کامران، ظل السلطان محبّ خاندان شاه مردان و شیر یزدان امیر المؤمنان... ترجمه جلد اول کتاب مستطاب کشف الغمه به پایان رسید. اگر در اجل تأخیر رود و تدبیر موافق تقدیر آید، ترجمه جلد ثانی نیز در زیر سایه آسمان پایه ظل الله روحنا فداہ سیمت اختتام خواهد پذیرفت. کتبه ابن المرحوم ملامهدی شه‌میرزایی، آقابابا، سنه ۱۲۸۸» (همان: ۶۹۶). (نک: تصویر شماره ۲ و ۳).

تاریخ اتمام ترجمه کشف الغمه بنا بر تصریح طسوجی بیستم شوال ۱۲۹۶ق است و این در تناقض با تاریخ ۱۲۸۸ق است که در ترقیمه نسخه آمده و تاریخ کتابت نسخه است! در این باره احتمال دارد کاتب خطا کرده باشد و «العشر الثامن» را «العشر التاسع» خوانده باشد!

در باب ویژگی‌های ترجمه کشف الغمه باید تحقیقی مفصل صورت گیرد. می‌توان ترجمه این کتاب را با ترجمه هزار و یک شب مقایسه کرد. با نگاهی اجمالی به ترجمه کشف الغمه مشخص می‌شود که این ترجمه از هیچ نظر به پایه ترجمه هزار و یک شب نمی‌رسد. به عکس ترجمه هزار و یک شب، تلاش طسوجی در این ترجمه صرفاً انتقال مطالب تاریخی است.

### اشعار در لابلای ترجمه کشف الغمه

در ترجمه کشف الغمه غالباً شعرهای عربی به نثر فارسی ترجمه شده و در مواردی معدود این شعرها در قالب شعر به فارسی برگردانده شده است. اگر همانند ترجمه هزار و یک شب، شاعر این شعرها شخصی جز خود طسوجی نباشد، این احتمال وجود دارد که شاعر این شعرها مترجم کتاب باشد. «و قصیده دیگر است که مضمون آن به فارسی اینست که نوشته شده:

ای سائل از کمال و مقامات مرتضاً بشنو ز من فضائل آن شاه اولیا

ایوان دین ز هیبت او گشت سربلند      بیان شرع احمد ازو یافت اتقا...

(طسوجی، ۱۳۸۸ق: ۴۵۲)

طسوجی گه‌گاه شعرهایی آورده و پیش از آن خودش را به عنوان شاعر آنها معرفی کرده است: «و من قصیده‌ای طولانی در وصف آن جناب گفته و انشاد کردم آن را در مشهد مقدس آن جناب:

زبان عاجز از مدح اوصاف اوست	بیان قاصر از وصف الطاف اوست
ثناخوان او جبرئیل امین	دعاگوی او سیدالمرسلین
گهی پنجه‌اش در ز خیر کند	گهی تیغ بر عمر و عنتر زند
به روز هوازن به وقت مصاف	چو حیدر که دیدی سر صف شکاف
بکاهید زان عرصه جان حسود	که در بدر و خیر نظیرش نبود
به حق خداوند جان آفرین	به حق محمد سر مُلک و دین
که در ساحت عرصهٔ روزگار	نباشد چه حیدر یکی شهسوار
تویی پیک هر عاشقی ای صبا	رسول محبان به صدق و صفا
ز من بر نیاز و ثنا و دعا	به شاه نجف سید اوصیا
بزن بوسه بر خاک آن آستان	که آنجا بود منزل راستان
پس آن گه ز من گو که ای شاه دین	تویی هادی دین و حبل‌المتین
گدای توأم ای شه کامکار	شفیعم تویی نزد پروردگار
قیامت که آن روز روز جزاست	امید شفاعت مرا از شماسست»

(همان: ۴۵۱-۴۵۲)

افزون بر این که طسوجی شعرهایی را از خود در این ترجمه وارد کرده، در لابلای ترجمهٔ این کتاب، گاه بنا بر اقتضای حال، اشعاری از شاعران ادب پارسی آورده است. در چند مورد بیت‌ها یا مصراع‌هایی از شعرای مشهور همانند حافظ آورده: «و جمعی گفتند چون آن حضرت خط نمی‌نوشتند، از این جهت امی خوانند. چنانچه شاعر گفته: نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت/ به غمزه مسئله‌آموز صد مدرس شد» (همان: ۱۴) و نیز این رباعی منتسب به حافظ را آورده است:

مردی ز کَننده در خیبر پرس      اسرار کرم ز خواجه قنبر پرس  
گر تشنه فیض رحمتی ای حافظ      سرچشمه آن ز ساقی کوثر پرس  
(همان: ۳۴۳)

که مصرع سوم در دیوان حافظ به گونه‌ای دیگر ضبط شده است. (حافظ، ۱۳۸۴: ۳۸۱) در این کتاب همچنین بیت‌هایی از شاعران دیگر همانند حسن کاشی، شاعر اهل بیت، آورده شده است:

سزای منبر احمد کسی بود که قدمش      بود ز فخر، سزاوار دوش سید امجد  
ز تاجدار لعمرك جدا مکن تو علی را      که حق اوست ز بعد نبی نیابت احمد  
(طسوجی، ۱۳۸۸ق: ۱۲۲؛ کاشی، ۱۳۸۸: ۸۱).

و نیز در چند مورد ابیاتی از میرحاج هروی، وفات حدود ۹۲۳ق، شاعر اهل بیت، (نک: صفا، ۵/۱: ۶۰۶) آورده شده است:

دشمن جاه مرا هرگز نخواهد بود دست      در بر عنقای مغرب کیست بازو شپرک  
ز آتش شمشیر برق آسای کافرسود من      همچنان کز آستین طرفی نمی‌بندد ملک  
کیست دشمن یا وجودی باشدش در پیش من      پشتۀ خاکستر است اندر ته دریا سمک  
(طسوجی، ۱۳۸۸ق: ۳۵۸)

ابیات پیشین در نسخه ترجمه کشف‌الغمه احتمالاً به سبب خطای کاتب درست درج نشده و باید چنین باشد:

دشمن جاه تو در عالم نخواهد یافت دست      همچنان کز آستین طرفی نمی‌بندد یلک  
ز آتش شمشیر برق آسای کافرسوز تو      پشتۀ خاکستر است اندر ته دریا سمک  
کیست دشمن تا وجودی باشدش در پیش تو      در بر عنقای مغرب کیست باری شب‌پرک  
(نک: رستاخیز، ۱۳۹۱: ۲۱۵)

نمونه‌ای از متن ترجمه کشف‌الغمه

«پس شاه اولیا فرمود که چون مسلمان نمی‌شوی بیا و با من جنگ کن. عمرو چون این سخن بشنید گفت یا علی در میان من و پدر تو دوستی و صحبت بود نمی‌خواهم که تو در دست من کشته شوی. شاه اولیا فرمود که من آرزو دارم که تو در دست من کشته شوی. عمرو چون

این کلام از شاه اولیا بشنید در غضب شد و از اسب فرود آمد و اسب را از پیش خود براند و دور کرد و شاه اولیا به شمشیر برهنه متوجه آن ملعون شد. چون تیغ بر یکدیگر انداختند، شمشیر آن ملعون در سپر شاه اولیا فرو نشست. اما مضرتی و جراحی بر اندام شریف آن حضرت نرسید. اما ذوالفقار امیرالمومنین علیه السلام از درع عمرو درگذشت و اندام آن ملعون را ببرد. پس عمرو از پای در افتاد و در میان خاک و خون می غلطید تا هلاک شد و کسانی که با آن ملعون بودند، همه از پیش امیرالمؤمنین فرار کردند و گریختند و امیرالمؤمنین علیه السلام فیروز و منصور به مکان خود مراجعت فرمود و این ابیات که سابقاً مذکور شد، بر زبان آن حضرت جاری شد و اصحابی که با آن سرور اولیا بودند همه از دلاوری و شجاعت آن حضرت در مقام حیرت افتادند.

بیت:

امیر صفدر غالب علی ابن ابیطالب      مظفر گشت بر دشمن به توفیقات یزدانی  
 شهنشاهی که از ضربش به دین احمد مرسل      شود محکم بنای شرع و احکام مسلمانی  
 عدو دین به جولانگاه، دعوی، سحر اگر کرده      دم تیغش نموده معجز عیسی عمرانی

و در روایت محمد بن عمر الواقدی مذکور است از زهری که چون عمرو طلب مبارزت کرد و مطلوب مره بعد اخری درخواست می نمود و شعری که سابقاً مذکور شد می خواند، امیرالمؤمنین علیه السلام در هر بار اجابت می فرمود و قایم می شد [می ایستاد] و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به جلوس امر می فرمود تا شاید که دیگری به حرب آن طاعنی اقدام نماید تا آخر از شدت شوکت و هیبت او هیچ کس را زهره آن نبود که به جنگ او اقدام نماید و ترس عظیم در دل ایشان راه یافته بود و همه خاموش گشته سرها در پیش انداخته بودند و چون ندای عمرو متوالی و متتابع گشت شاه ولایت دیگر برخاست و دستوری خواست و گویا که در آن حالت به زبان حال می فرمود که یا رسول الله، بیت:

امروز منم درین زمانه      سرپنجه عمرو و هر یگانه  
 هر جا بطلی که هست امروز      از آتش تیغ ماست در سوز  
 گر زانکه مرا دهی تو دستور      فی الحال کنم سرش ز تن دور

پس چون حضرت خواجه از دیگران مأیوس شد، گفت یا علی! به نزدیک من آی! شاه اولیا به نزدیک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد. آن حضرت عمامه را از سر امیرالمؤمنین علیه السلام برداشت و به دست مبارک خود عمامه بیست و بر سر آن سرور نهاد. حضرت خواجه شمشیر خود

و ذوالفقار را به دست شاه ولایت داد و فرمود که یا علی! برو به کار خود که خدای تعالی نگه‌دارنده تو است. بعد از آن حضرت دست برداشت و از برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام دعا کرد و فرمود که خداوند! علی را مساعدت کن و او را بر دشمن مظفر و منصور ساز! پس شاه اولیا در ساعت خود را به عمرو رسانید و جابر بن عبدالله انصاری در این واقعه خود را به خدمت شاه ولایت مشرف ساخت و مقصودش از این مراقبت مشاهده کارزار امام‌المتقین و اطلاع بر کیفیت قتال امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. راوی گوید که چون آن شاه دین‌پناه خود را به معرکه عمرو انداخت، اول او را نصیحت فرمود و مضمون آن نصیحت این بود. بیت:

کار عفريت مردم‌آزاري است      سیرت آدمی نکوکاری است  
خوی دو بد بود دویی بگذار      راه نیکی سر بدي بگذار  
کار شیطان مکن که کار خطاست      راه آدم گزین که راه خداست  
(همان: ۳۱۴-۳۱۵)

#### نامه عبداللطیف طسوجی به ناصرالدین شاه

در بین ورق‌های نسخه کشف‌الغمه نامه‌ای است از عبداللطیف طسوجی که برای ناصرالدین شاه نوشته شده است. این نامه که گزارشی است از روند ترجمه کشف‌الغمه برای شاه، سندی معتبر است از زندگی طسوجی و حاوی مطالبی سودمند که در اینجا عیناً آورده شده و در پایان نیز عکس آن درج شده است:

«قربان تراب آستان ملائک پاسبانت شوم اقل دعاگویان از عهد خاقان مغفور، کمترین دعاگویان عبداللطیف طسوجی... مشغول دعاگویی و خدمت گذاری است و قریب ده سال است که مواظب حضور نواب مستطاب کامیاب ظل‌السلطان دام اجلاله می‌باشد. چندیست که مرخصی مجاورت عتبات عالیات را حاصل کرده مشغول دعاگویی وجود مبارک اعلی حضرت اقدس شاهنشاه جمجاه عالم پناه روحی و روحی و روح‌العالمین فداه و به اتمام ترجمه تتمه کتاب کشف‌الغمه که خدمت بر دولت و ملت است هستم. جلد اول که در شیراز ترجمه شده بود، به نظر انور مبارک خواهد رسید. اگر داعی دولت جاوید مدت استحقاق انعام و وظیفه را داشته باشد که در این آخر عمر به فراغت و آسودگی به دعاگویی دوام دولت قاهره و به خدمت مرجوعه حضرت ظل‌السلطان اشتغال نماید، مستدعی اندک توجهی از مراحم و عنایات خسروانه است که شامل حال دعاگوی قدیمی صمیمی گردد. بلکه از تصدق فرق فرقدان‌سای مبارک در سن



کهولت به علت کثرت عیال و قلت بضاعت پریشان خاطر نشود و باقی و دائمی باد ایام عمر و دولت بمحمد و آله الأجمعین» (نک: تصویر شماره ۱).

### تخمین تاریخ مرگ عبداللطیف طسوجی بر اساس اسناد نویافته

محققان درباره تاریخ وفات طسوجی بر اساس شواهد و قرائنی که در اختیار داشته‌اند، تاریخ‌های مختلفی را بیان کرده‌اند. علامه قزوینی پس از نقل نامه یحیی دولت‌آبادی، درباره سال درگذشت طسوجی نوشته است: «در این مکتوب چنانکه ملاحظه می‌شود، ایداً ذکر از وفات صاحب ترجمه نشده است و همچنین نه در المآثر و الآثار و نه در دانشمندان آذربایجان از تاریخ وفات وی اثری نیست. ولی چون در مکتوب مرحوم دولت‌آبادی تصریح شده که طسوجی در حدود سنه ۱۲۹۴ق که مرحوم دولت‌آبادی او را در کربلا دیده بوده، مردی شصت‌ساله به نظر می‌رسیده و از طرف دیگر چون المآثر و الآثار افعال راجع به او را به صیغه ماضی ذکر می‌نماید، واضح می‌شود که در سنه ۱۳۰۶ قمری که تاریخ تألیف کتاب مزبور است، وی دیگر در حیات نبوده است. پس بالضرورة وفات او بین این دو تاریخ یعنی ۱۲۹۴ق و ۱۳۰۶ق خواهد بود» (قزوینی، ۱۳۲۸: ۶۹-۷۰). بر اساس همین سخنان قزوینی در برخی کتاب‌ها تاریخ وفات طسوجی را بین ۱۲۹۴-۱۳۰۶ دانسته‌اند. (نک: نصیری، ۱۳۸۴: ۴/۱۱۰) آقابزرگ تهرانی تاریخ وفات طسوجی را بعد از ۱۳۰۰ق دانسته است. (تهرانی، ۱۴۳۰ق: ۱۵/۱۲۲۱) البته محققان، تاریخ‌های دیگری را نیز ذکر کرده‌اند. «وفاتش به یقین پیش از ۱۲۹۷ق بوده است» (آرین‌پور، ۱۳۸۲: ۱۸۳).

با توجه به اسناد جدیدی که در این مقاله معرفی شد، همچنان نمی‌توان تاریخ دقیق درگذشت طسوجی را مشخص کرد. اما چند اشاره جدید در این باره برای ما روشن می‌شود. عبداللطیف در سال ۱۲۸۶ق که ظل‌السلطان برای بار دوم حاکم شیراز می‌شود،<sup>۷</sup> به سمت ملاباشی دربار وی انتخاب می‌شود و بر اساس نامه‌ای که برای ناصرالدین‌شاه می‌نویسد، حدود ده سال در خدمت شاهزاده ظل‌السلطان و نواب وی در شیراز بوده-چه بعد از ۱۲۹۱ق ظل‌السلطان به حکومت اصفهان گماشته می‌شود-<sup>۸</sup> و بعد از آن به عتبات می‌رود. بنابراین طسوجی تا حدود سال ۱۲۹۵ق در شیراز اقامت داشته و زنده بوده است.<sup>۹</sup> در عین حال، وقتی که ظل‌السلطان از طسوجی یاد می‌کند، سخنان وی به گونه‌ای است که طسوجی بعد از مدت کوتاهی که به کربلا رفته در همان جا درگذشته است. «دو سال تمام بعد از آنکه مرحوم

ملاعبداللطیف، ملاباشی من به کربلا رفت و به رحمت ایزدی پیوست، من از حضرت وقار بدون تعطیل وقت تحصیل کمالات ظاهری و باطنی از قبیل عربی و فارسی و عروض و غیره و غیره کردم» (ظل السلطان، ۱۳۶۸: ۱/ ۲۹۶). مقصود جملات چنین است که بعد از سفر طسوجی به عتبات و درگذشت وی، ظل السلطان بدون فوت وقت به مدت دو سال تمام از وقار شیرازی علم آموخته است. سخنان نویسنده تاریخ مسعودی به گونه‌ای است که هنگام تحصیل وی در نزد وقار شیرازی، طسوجی دیگر در قید حیات نبوده و چون سال درگذشت وقار ۱۲۹۸ق است (نک: نوابی، ۱۳۳۴: ۳۰۲) و وقار دو سال به ظل السلطان علم آموخته، طسوجی حداقل حدود دو سال پیش‌تر از این تاریخ بدو حیات گفته است که باید بین سال‌های ۱۲۹۵ق تا ۱۲۹۶ق باشد. این تاریخ با آنچه نواده عبداللطیف درباره سال درگذشت وی گفته کاملاً منطبق است. «از تاریخ وفات وی اطلاعی نداریم، ممکن است این تاریخ بر سنگ گور وی که اکنون متأسفانه دسترسی بدان نیست نوشته شده باشد، اما به یقین، قبل از ۱۲۹۷ هجری قمری، تاریخ تولد نواده‌اش آقای غلامرضا مظفر است» (محبوب، ۱۳۸۶: ۳۹۶).

### نتیجه‌گیری

برای تحقیق درباره زندگی عبداللطیف طسوجی، به جای مراجعه به منابع دست دوم بهتر است کتاب‌هایی همانند *خاطرات ظل السلطان* مورد توجه قرار گیرد. زیرا طسوجی از نویسندگان و مترجمان دربار قاجار است و در یک دوره طولانی منصب بالای ملاباشی دربار را بر عهده داشته است. در *خاطرات مسعودی* چند بار درباره طسوجی مطالبی سودمند آمده که گوشه‌های اندکی از زوایای تاریک زندگی طسوجی را روشن کرده است.

از آثاری که ملک‌الشعراى بهار و به تبع او برخی محققان معاصر به طسوجی نسبت داده‌اند، کتاب *برهان جامع* است. البته نویسنده این کتاب شخص دیگری است که به سبب تشابه آغاز و پایان القاب وی با طسوجی، بهار به اشتباه، کتاب او را متعلق به عبداللطیف طسوجی دانسته است.

یکی از آثار ناشناخته طسوجی *ترجمه کشف‌الغمه* است که وی این ترجمه را در واپسین سال‌های زندگی‌اش بنا بر دستور ظل السلطان در شیراز به فرجام رسانده و نسخه‌ای از ترجمه جلد نخست آن در کتابخانه مجلس موجود است. از ویژگی‌های ترجمه طسوجی این است که وی در مواردی چند شعر از خود را در این کتاب آورده است و نیز گه‌گاه اشعار عربی کشف‌الغمه

در قالب شعر به فارسی برگردانده شده است که احتمال دارد خود طسوجی این شعرهای عربی را به شعر فارسی ترجمه کرده باشد.

در بین برگ‌های نسخه ترجمه کشف‌الغمه، نامه و یا رونوشت اولیه یک نامه خطاب به ناصرالدین‌شاه قاجار وجود دارد. این نامه یک سند مهم و معتبر درباره زندگی عبداللطیف طسوجی است که عیناً در این مقاله آورده شده است.

### یادداشت‌ها

۱. «در بیان شغل ملاباشی: مشارالیه سرکرده تمام ملاها و در ازمنه سابقه سلاطین صفویه ملاباشیگری منصب معینی نبود، بلکه افضل فضلالی هر عصری در معنی ملاباشی در مجلس پادشاهان نزدیک به مسند مکان معینی داشته، احدی از فضلا و سادات نزدیکتر از ایشان در خدمت پادشاهان نمی‌نشستند» (میرزا سمیعاً: ۱۳۷۸: ۱).

۲. طسوجی معلم و ملاباشی شاهزادگان بسیاری در دربار قاجار از فتحعلی‌شاه گرفته تا ناصرالدین‌شاه و پسر بزرگش ظل‌السلطان بوده است. «فارسی و عربی و علوم دینی را فرا گرفت و به سلک روحانیان و اهل منبر درآمد و به دستور محمدشاه تعلیم و تربیت شاهزاده ناصرالدین‌میرزا ولیعهد را عهده‌دار گردید» (آرین‌پور، ۱۳۸۲: ۱۸۳).

۳. غلامرضا مظفر درباره سایر آثار و نیز کتابخانه طسوجی چنین گفته است: «آثار وی که هیچ یک جز الف لیله و لیله به طبع نرسیده بود، با کتابخانه آبرومندی که داشت، پس از مرگ وی به تاراج حادثات رفت و با فقدان آن زبان فارسی از نمونه‌های بسیار جالبی از نثر استوار و پخته و در عین حال ساده و روان دوران قاجار محروم ماند» (محبوب، ۱۳۸۶: ۳۹۶).

۴. نام کامل برهان جامع، برهان جامع‌اللسان بوده است و ظاهراً به خلاصه برهان نیز مشهور بوده است. «خلاصه البرهان: فارسی، لغت فرس، از محمدکریم تبریزی ظاهراً با برهان جامع‌اللسان یکی است و آن خلاصه برهان قاطع است» (تهرانی، ۱۳۷۳: ۳/۲۸).

۵. «المیرزا محمد کریم بن مهدی قلی‌التبریزی: طبع من تصانیفه برهان جامع‌اللسان فی لغة الفرس، الذی ألفه باسم السلطان فتح علی شاه» (تهرانی، ۱۴۳۰ق: ج ۱۲/۲۷۷). «برهان جامع‌اللسان: فارسی، لغت، از محمد کریم بن مهدی قلی‌تبریزی که به نام فتحعلی‌شاه قاجار و به دستور بهمن میرزا تألیف کرده است» (تهرانی، ۱۳۷۳: ۴۳۲/۱).

۶ مقصود از خاقان مغفور، فتحعلی‌شاه است.

۷. در سال ۱۲۷۹ق و وقتی که سیزده سال بیشتر نداشت به حکومت فارس منصوب شد. ظل‌السلطان پس از ازدواج در سن هفده سالگی برای اولین بار به حکومت اصفهان به وزارت و پیشکاری امیر اصلانخان مجدالدوله منصوب گردید. حکومتش در اصفهان تا آخر سال ۱۲۸۵ق ادامه داشت و در اول سال ۱۲۸۶ق برای بار دوم به شیراز روانه گردید و در این سال به لقب «ظل‌السلطان» ملقب گردید و تا سال ۱۲۹۱ق در شیراز بود و در این سال به اصفهان فرستاده شد. (نک: سعادت نوری، ۱۳۴۷: ۲۵-۲۶).

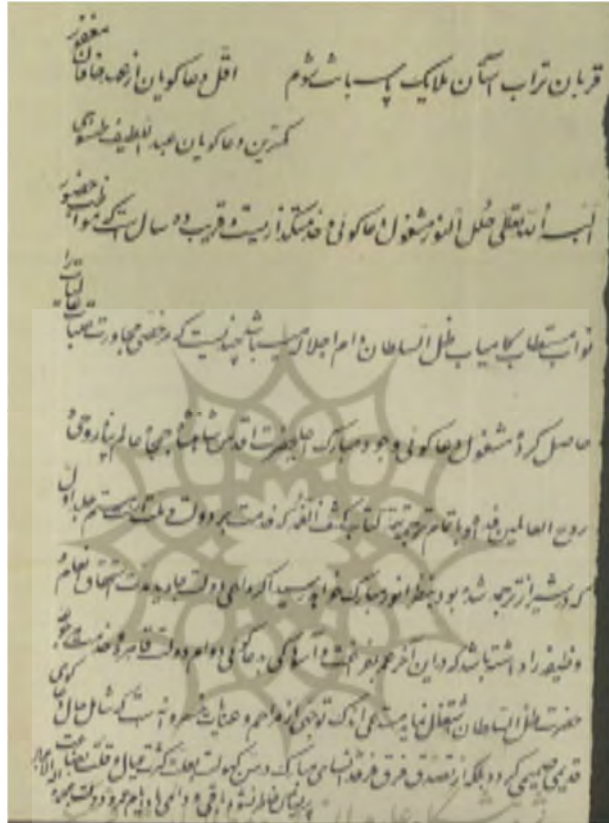
۸. طسوجی در ذی‌الحجه ۱۲۷۸ق در مکه بوده است و به عنوان گواه یک سند حج نیابتی را امضا کرده است. «دعاگوی دولت قوی شوکت قاهره باهره، حاجی ملاءبداللطیف تبریزی طسوجی، جناب خیرالحاج حاجی صادق نجفی را در موافق شریفه ملاقات کرد. معزی الیه تقریر نمود که نایب معتمد مغفور هستیم. تحریراً فی پانزدهم شهر ذی‌الحجه الحرام [مهر وارده]: عبداللطیف ۱۲۷۸.» (تراپی طباطبایی، ۱۳۷۷: ۷۱).

۹. این تاریخ با حدود سال ۱۲۹۴ق که دولت‌آبادی در مکتوب خویش آورده و گفته که طسوجی را در حدود این سال در کربلا دیده‌اند سازگار است.

### منابع

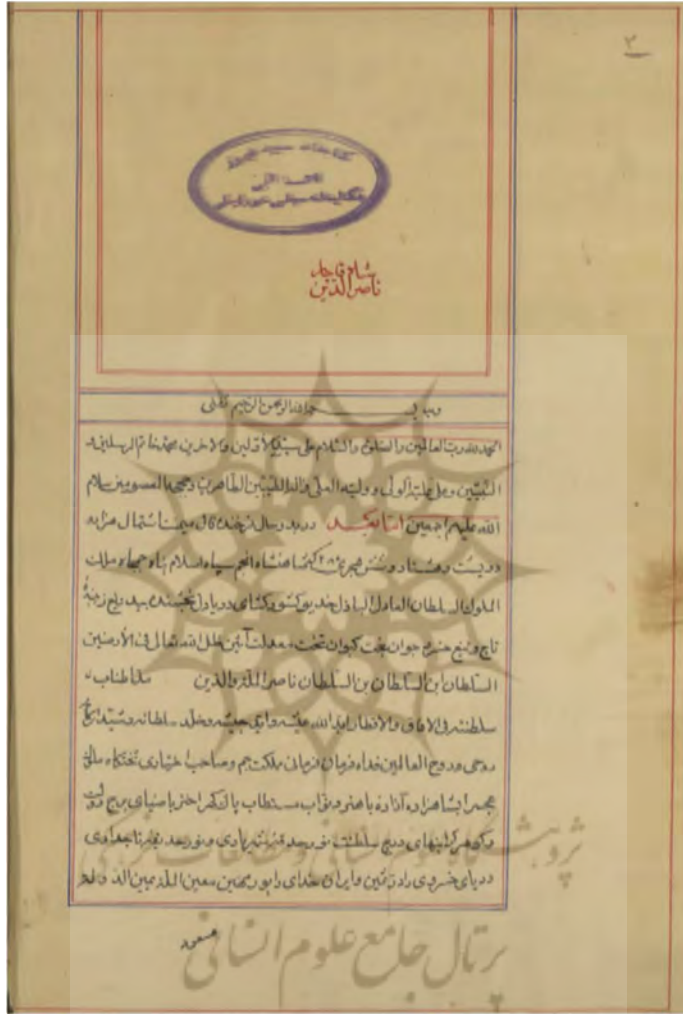
- ۱- آربین پور، یحیی (۱۳۸۲). *از صبا تا نیما*. تهران: زوآر.
- ۲- اربلی، علی بن عیسی (۱۴۲۷ق). *کشف‌العُمه فی معرفه الائمة*. قدم له احمد الحسینی. بی‌جا: مکتبه الجیدریه.
- ۳- اعتماد السلطنه، محمدحسن خان. (۱۳۶۲). *چهل سال تاریخ ایران: المآثر و الآثار*. به کوشش ایرج افشار. تهران: اساطیر.
- ۴- بامداد، مهدی (۱۳۷۸). *شرح حال رجال ایران*. تهران: زوآر.
- ۵- بهار، محمدتقی (۱۳۱۷). «تعلیم زبان فارسی و کتاب‌هایی که لازم داریم». *فصلنامه تعلیم و تربیت*. سال هشتم. مرداد و شهریور. شماره ۵ و ۶ ص ۸-۱.
- ۶- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). *سبک‌شناسی*. تهران: زوآر.
- ۷- تراپی طباطبایی، سیدجمال‌الدین (۱۳۷۷). «سندی از یک حج نیابتی». *فصلنامه میقات حج*. دوره ۶ شماره ۲۳. صص ۱-۱.
- ۸- تربیت، محمدعلی (۱۳۷۸). *دانشمندان آذربایجان*. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۹- تهرانی، آقابزرگ (۱۴۳۰ق). *طبقات اعلام الشیعه*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۰- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳). *مصنفات شیعه*. به اهتمام محمد آصف فکرت. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۱- ثمنی، نغمه (۱۳۷۹). *کتاب عشق و شعیبه؛ پژوهشی در هزار و یک شب*. تهران: مرکز.
- ۱۲- حائری، عبدالحسین (۱۳۵۷). *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی*. ج ۲۱. تهران: کتابخانه مجلس.
- ۱۳- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۸۴). دیوان. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: زوآر.
- ۱۴- حسینی، نجمه و صرفی، محمدرضا (۱۳۸۹). «بررسی وجوه روایتی در روایت‌های هزارویک شب». *نشریه ادب و زبان دانشگاه شهید باهنر کرمان*. شماره ۲۷، پیاپی ۲۴. صص ۱-۲۸.
- ۱۵- *دانشنامه زبان و ادب فارسی* (۱۳۸۵). زیر نظر اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۱۶- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۷۵). *فرهنگ‌های فارسی به فارسی و ...*. تهران: آرا.
- ۱۷- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). *حیات یحیی*. تهران: عطار.
- ۱۸- رستاخیز، عباس (۱۳۹۱). «اشعار بازیافته از میرحاج هروی متخلص به آنسی». *پیام بهارستان*. د ۲، س ۵.

- ش ۱۸. صص ۲۰۱-۲۳۰)
- ۱۹- زورائی، علی بن الحسین (۱۳۸۲). ترجمه المناقب. تصحیح سید ابراهیم میانجی. تهران: اسلامیه.
- ۲۰- سعادت نوری، حسین (۱۳۴۷). ظل السلطان. تهران: وحید.
- ۲۱- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوسی.
- ۲۲- طسوجی تبریزی، عبداللطیف (۱۲۸۸ق). ترجمه کشف‌الغمه. نسخه خطی کتابخانه مجلس. شماره ۵۳۴۷. به خط آقابابا پسر ملامحمد مهدی شه میرزایی. تاریخ تحریر ۱۲۸۸ق.
- ۲۳- \_\_\_\_\_ (۱۳۱۵). هزار و یک شب. تحقیق علی اصغر حکمت. تهران: کلاله خاور.
- ۲۴- ظل السلطان، مسعود میرزا (۱۳۶۸). خاطرات ظل السلطان؛ تاریخ مسعودی. به تصحیح حسین خدیو جم. تهران: اساطیر.
- ۲۵- قزوینی، محمد (۱۳۲۸). «یادداشت‌های تاریخی: وفیات معاصرین». مجله یادگار، شماره ۴۸ و ۴۹. صص ۶۶-۷۲.
- ۲۶- کاشی، حسن (۱۳۸۸). دیوان. به تصحیح سیدعباس رستاخیز. تهران: کتابخانه مجلس.
- ۲۷- محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۶). ادبیات عامیانه ایران. به کوشش حسن ذوالفقاری. تهران: چشمه.
- ۲۸- مدرس تبریزی، محمدعلی (۱۳۳۹). ریحانه‌الآدب فی تراجم المعروفین. تهران: شرکت سهامی طبع کتاب.
- ۲۹- مشار، خانابا (۱۳۴۱). مؤلفین کتب چاپی فارسی. بی جا: بی نا.
- ۳۰- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۰). فهرست کتاب‌های چاپی. تهران: بی نا.
- ۳۱- منزوی، احمد (۱۳۸۶). فهرست‌واره کتاب‌های فارسی. تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ۳۲- میرزا سمیعا، محمدسمیع (۱۳۷۸). تذکره‌الملوک. ترجمه مسعود رجب‌نیا، به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: امیرکبیر.
- ۳۳- نصیری، محمدرضا (۱۳۸۴). اثرآفرینان. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۳۴- نوآبی، ماهیار (۱۳۳۴). «خاندان وصال شیرازی». نشریه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز. شماره ۳۴. صص ۲۸۸-۳۵۶.
- ۳۵- والی‌زاده منجزی، محمدرضا (۱۳۸۰). تاریخ لرستان روزگار قاجار. تهران: حروفیه.
- ۳۶- یغمایی، اقبال (۱۳۴۷). شهید راه آزادی جمال واعظ اصفهانی. با مقدمه محمدعلی جمالزاده و ابراهیم باستانی پاریزی. تهران: توس.



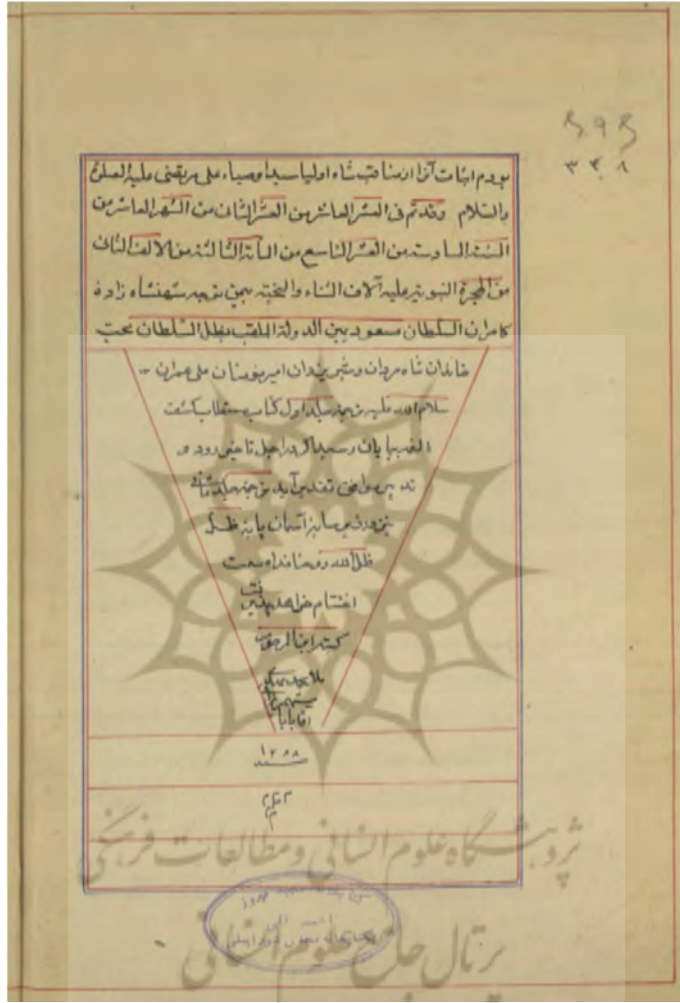
تصویر شماره ۱: نامه عبداللطیف طسوجی به ناصرالدین شاه قاجار

پرتال جامع علوم انسانی



تصویر شماره ۲: (برگ نخست نسخه کتاب ترجمه کشف الغمہ)





تصوير شماره ٣: (برگ آخر نسخه كتاب ترجمه كشف الغمه)



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی